

ارزیابی مقاله‌ی «ایران؛ استعمار سرخ و سیاه» به عنوان عامل شتاب‌زا در انقلاب اسلامی ایران (بر اساس تئوری تحول انقلابی چالمرز جانسون)

عباس نعیمی* - شهناز کریمی** - علی مرشدی‌زاد***

(دریافت: ۹۲/۱۲/۲۰ پذیرش: ۹۳/۴/۴)

چکیده

هدف اصلی مقاله‌ی حاضر عبارت است از ارزیابی مقاله‌ی «ایران: استعمار سرخ و سیاه» به عنوان عامل شتاب‌زا در روند انقلاب اسلامی ایران. در واقع پرسش عمده‌ی این مقاله بدین قرار است که مقاله‌ی مذکور چگونه به عنوان عامل شتاب‌زای انقلاب ایران عمل کرده است. بر این اساس نظریه‌ی تحول انقلابی چالمرز جانسون چارچوب نظری مقاله را شکل داده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چاپ مقاله‌ی «ایران: استعمار سرخ و سیاه» به نام مستعار احمد رشیدی مطلق در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه‌ی اطلاعات به عنوان یکی از عوامل شتاب‌زای انقلاب ایران بوده است که به دنبال آن زنجیره‌ی مکرر «تظاهرات - مراسم چهلم» شکل گرفت و به حرکت انقلاب ایران شتاب بخشید. روش تحقیق مقاله، تاریخی است و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، عامل شتاب‌زا، چالمرز جانسون، احمد رشیدی مطلق

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد علوم واحد علوم تحقیقات تهران (نویسنده‌ی مسئول)
Email: abbasnaemi.j@gmail.com

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد علوم واحد علوم تحقیقات تهران
Email: hahnazkarimi2007@gmail.com

*** استادیار علوم سیاسی و مطالعات انقلاب اسلامی دانشگاه شاهد
Email: alimorshedizad@yahoo.com

مقدمه

حرکت‌های انقلابی از آغاز تا پایان برای رسیدن به پیروزی مراحل را سپری می‌کند که هر مرحله سهم خاصی در پیشبرد انقلاب دارد. اما مرحله‌ای که آتش انقلاب را برافروخته‌تر می‌کند و سرعت تحولات را بالا می‌برد همانا وقوع عاملی است شتابزا که در واقع، مرحله‌ی ویرانگری و برانداختن نظام موجود و سرنگونی حکومت مستقر را رقم می‌زند. به واقع می‌توان گفت عامل شتابزا همسویی و هم‌آوایی نظام سیاسی و سیستم اجتماعی را به هم می‌ریزد و منشأ بروز رویدادهایی می‌گردد که ویرانی نظام سیاسی موجود را در پی خواهد داشت.

انقلاب ۱۳۵۷ در ایران را می‌توان ذیل همین نگرش بررسی نمود. در مورد عوامل شتابزای انقلاب اسلامی، نظرات و دیدگاه‌های مختلف ارائه شده است. برخی نقش شعار حقوق بشر کارتر، عده‌ای بروز مرض سرطان در شاه و بعضی هم اقدامات سریع شاه در مدرنیزاسیون ایران را مطرح کرده‌اند (محمدی، ۱۳۷۰: ۵۵). در این میان آنچه که بسیاری از نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران به عنوان عامل شتابزا بر آن صحنه می‌گذارند عبارت است از درگذشت مشکوک مصطفی خمینی فرزند امام خمینی در شهر نجف و انتشار مقاله‌ای در روزنامه‌ی اطلاعات که به واسطه‌ی آن اعتراضات انقلابی سرعت بیشتری گرفت. پس از انتشار مقاله‌ی مذکور، احساسات مردم سخت جریحه‌دار شد و با توسل به مراسم مذهبی و سنتی، در یک حرکت پیوسته و زنجیروار، قیام‌هایی در قم، تبریز، یزد و سایر شهرستان‌ها شکل گرفت و قدرت بالقوه‌ی بسیج جامعه‌ی مذهبی ایران را به مخالفان و منتقدان رژیم نشان داد (گرین، ۱۳۸۵: ۳۴۲). به دنبال آن، حادثه‌ی ۱۷ شهریور، هجرت امام خمینی به فرانسه، راهپیمایی عظیم مردم در روزهای عید فطر، تاسوعا و عاشورای ۵۷ روی داد که پایه‌های حکومت پهلوی را به شدت لرزاند و منجر به انقلاب اسلامی ایران در بهمن آن سال گردید.

دایره‌ی وسیع علل و عوامل وقوع انقلاب ایران، پژوهشگران را بر آن داشته است تا هر کدام از منظری خاص به بررسی این پدیده بپردازند. آن‌چنان که می‌توان وقایع تاریخی متعددی را برشمرد که اگر به شکل دیگری یا در زمان دیگری رخ می‌داد، چه بسا در مسیر اعتراضات انقلابی تغییری وارد می‌شد. انتشار مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» که در ۱۷ دی ۱۳۵۶ منتشر شد یکی از بارزترین مصادیق این گونه وقایع است (میلانی، ۱۳۸۰: ۳۸۰). نوشتار حاضر در صدد است که با استفاده از تئوری انقلاب چالمرز جانسون به بررسی نقش مقاله‌ی نامبرده به عنوان «عامل شتابزا» در انقلاب اسلامی ایران بپردازد. بنابراین پس از طرح چارچوب نظری، به

بسترها، محتوا و پیامدهای مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به عنوان یکی از عوامل شتابزا در انقلاب اسلامی ایران پرداخته خواهد شد.

مبانی نظری

چالمرز جانسون جزو آن دسته از نظریه‌پردازان انقلاب است که ذیل نظریه‌ی کارکردگرایی ساختاری به تحلیل تحول انقلابی می‌پردازند (تیلور، ۱۳۸۸: ۲-۳). مبنای نظری جانسون، توجه به جامعه به عنوان یک سیستم هماهنگ و متعادل است که حاصل تلفیق نگرش کارکردی و سیستمی است (منوچهری، ۱۳۹۰: ۱۰۷). جانسون در تعریف نظام اجتماعی این‌طور قلم می‌راند: «نظام، معرف گروهی از عناصر است که به طریقی خاص در کنار هم قرار گرفته‌اند تا مجموعه‌ای را تشکیل دهند. عناصر نظام، دارای روابطی خاص یعنی وابستگی متقابل بوده و در حالت تعادلی قرار دارند» (جانسون، ۱۳۶۳: ۵۳).

از منظر چالمرز جانسون، انقلاب وقتی روی می‌دهد که یک دولت؛ مشروعیت، اعتبار و اعتماد خود را نزد ملت خود از دست بدهد و دچار بحران مشروعیت (Legitimacy Crises) بشود (پناهی، ۱۳۹۱: ۲۲۰) و این هنگامی اتفاق می‌افتد که دولت به ارزش‌های اجتماعی حاکم در بین مردم توجه نکند. در نتیجه یک ناهماهنگی کژکارکردی (Dysfunction) بین نظام اجتماعی و دولت یا نظام حاکم پیش می‌آید. یک نظام اجتماعی وقتی دچار بحران می‌شود که ارزش‌های اجتماعی "سینکرونیزه" نشوند، یعنی مانند چرخ‌دنده‌های ماشین، دنده‌ها جا نروند. این ناهماهنگی هنگامی پیش می‌آید که ارزش‌های جدید و نامتناسب با نظام اجتماعی (یعنی ارزش‌های مغایر با ارزش‌های سنتی) وارد جامعه شوند. ارزش‌های جدید، به نوبه‌ی خود از طریق مدرنیزه کردن جامعه و با ورود تکنولوژی جدید که یک تحول سریع را موجب می‌گردند، وارد جامعه می‌شوند. وقتی فرآیند و جریان انقلاب آغاز گردد، آنگاه این جریان توسط عوامل شتاب بخش تقویت می‌گردد. مهمترین این عوامل شتاب بخش عبارتند از:

- ۱- پیدایش یک رهبر قوی الهام‌دهنده یا پیامبر؛
- ۲- شکست ارتش در یک جنگ که موجب تضعیف روحیه و سازمان آن گردد؛
- ۳- تشکیل یک سازمان نظامی انقلابی مخفی (رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۴۲).

چالمرز جانسون تعریف آرتور باوئر از انقلاب را مبنای تحلیل تحول انقلابی قرار می‌دهد، باوئر انقلاب را این‌گونه تعریف می‌کند: «انقلاب‌ها عبارتند از تلاش‌های موفق و ناموفق که به

منظور ایجاد تغییراتی در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می‌گیرند» (جانسون، ۱۳۶۳، ۱۷). به نظر چالمرز جانسون مهمترین ویژگی شرایط انقلابی عبارت است از فقدان اعتبار، کاهش قدرت یا فقدان آن، یعنی رکود قدرت که با استفاده مستمر از زور انعکاس می‌یابد (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

از نظر چالمرز جانسون نظام نامتعادل عرصه‌ای است که انقلاب بر آن رخ می‌دهد. به بیان دیگر تا زمانی که ارزش‌های یک جامعه و واقعیت‌های محیطی آن با هم سازگار باشند، جامعه از انقلاب مصون است. او اشاره می‌کند که دو منبع اصلی ایجاد تحول یا فشارهایی که می‌توانند حالت تعادلی را مختل کنند و در تمام جوامع مشاهده شده‌اند عبارتند از نخست فشارهای محیطی و دوم فشارهای ارزشی؛ یعنی عدم موفقیت در دستیابی به ارزش‌های آرمانی که مورد قبول همگان باشد (نعیمی، ۱۳۹۲: ۹۱).

جانسون معتقد است که منابع اصلی ایجاد تحول بر اساس ریشه داشتن در داخل و خارج نظام به چهار نوع قابل تمیزند:

۱- منابع خارجی تغییر در ارزش‌ها مانند ورود عقاید و ایدئولوژی‌های خارجی به درون جامعه‌ی متعادل؛

۲- منابع داخلی تغییر در ارزش‌ها مانند پیدایش عقاید یا مصلحین درون نظام؛

۳- منابع خارجی تغییر در محیط مانند تأثیرات انقلاب صنعتی؛

۴- منابع داخلی تغییر در محیط مانند رشد جمعیت یا پیدایش گروه‌های جدید (بشیریه، ۱۳۸۷: ۵۲).

البته فشارها می‌توانند ناشی از هر دو نیز باشند مانند استعمار که هم از ساخت ارزشی و هم از شرایط محیطی متأثر است. در چنین جامعه‌ای که از حالت تعادل خارج شده که افراد به گروه‌هایی با علایق و عقاید کاملاً متضاد تقسیم می‌شوند زیرا هر گروه نسبت به نظامی که باید جانشین نظام ارزشی قدیم گردد نظری خاص ارائه می‌دهد. در واقع عنصر متغیر در ایجاد جدایی بین گروه‌ها ایدئولوژی آنان است یا به عبارت دیگر ساخت ارزشی - سیاسی بخصوص هر یک از آن‌ها. با حضور ایدئولوژی، جامعه به دو جبهه‌ی خاص تقسیم می‌شود: اول - افراد علاقه‌مند به بقای نظم موجود؛ دوم - آنان که دارای علایق و ایدئولوژی موجود در جهت تغییر نظام موجودند (جانسون، ۱۳۶۳: ۸۹-۸۸).

از نظر جانسون دو دسته علل در بروز انقلاب وجود دارد که جانسون آن‌ها را شروط لازم و کافی می‌داند. شروط لازم یا غیر مستقیم اشاره به فشارهایی دارد که توسط نظام اجتماعی غیر

متعادل ایجاد می‌شود. مهمترین ویژگی یک نظام نامتعادل در بروز انقلاب همانا رکود قدرت است که برابر می‌باشد با اتکا به قوه‌ی قهریه برای حفظ تمامیت نظام اجتماعی و نیز توانایی رهبران برای ایجاد تحولات سریع و قاطع در شرایط عدم تعادل است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۵۳).

علت کافی و نهایی بروز انقلاب حوادثی است که بطور اتفاقی رخ می‌دهد مثل شورش نظامیان. این رویدادها که چالمرز جانسون آن‌ها را عامل شتابزا (X factor) می‌نامد، سرعت‌بخش حرکت انقلابی است. این عوامل، فشارهایی هستند که می‌توانند در جامعه‌ای که دچار رکود قدرت و ضعف اعتبار شده است، حرکت انقلابی را سرعت بخشند (جانسون، ۱۳۶۳: ۹۷).

در یک تقسیم‌بندی دیگر می‌توان چشم‌انداز مدنظر جانسون را برای وقوع انقلاب با فرض حالت عدم تعادل، در قالب سه پارامتر زیر تمیز داد:

الف) ایدئولوژی: که حاکی از ساخت نظام ارزشی است و با ساخت ارزشی موجود متفاوت است و عمدتاً در شرایط عدم تعادل و بحران شکل می‌گیرد. بر این اساس ایدئولوژی‌ها دارای سه عنصر ارزش‌ها، هدف و وسیله یا فرهنگ انتقالی خواهند بود.

ب) انعطاف‌ناپذیری نخبگان: که همواره در حرکت‌های انقلابی زمینه‌ی مساعد و بعضاً قطعی برای بروز انقلاب است. به نظر جانسون، نخبگان اساساً در اثر عواملی هم‌چون ساخت طبقاتی خشک، فساد طبقه‌ی حاکم، مسدود بودن راه‌های حرکت اجتماعی و استقرار وابستگان بی‌قابلیت در مناصب عالی، به نوعی منزوی‌گرایی نیل یافته، انعطاف‌ناپذیر می‌شوند.

ج) عوامل شتابزا: که شامل آن دسته از عواملی است که با ظاهر ساختن ناتوانی نخبگان در حفظ انحصار خود بر قوه‌ی قهریه، با توجه به ساخت نظام و گروه ارزشی، بروز انقلاب را ممکن و یا قطعی می‌نمایند (ملکوتیان، ۱۳۷۶: ۱۲۸).

عامل شتابزا (X Factor)

عامل شتابزا یک واقعه‌ی مجزا است که وحدت کاذب نظام و سیستمی را که به نوعی بر ممانعت قهرآمیز از بروز خشونت مردمی استوار است، دچار خلل و دستخوش شکاف می‌سازد. این «عامل شانس» در را به روی تلاش‌هایی برای سرنگون کردن نخبگان حاکم می‌گشاید و سبب شتاب‌دهی به بسیج نارضایتی شده، آن را به انقلاب تبدیل می‌کند (تیلور، ۱۳۸۸: ۷). از دیدگاه چالمرز جانسون، این عوامل به سه گونه‌اند:

اول - بخشی از عوامل، به طور مستقیم بر قوای مسلح حکومت تأثیر می‌گذارند و استحکام نیروهای نظامی را می‌گسلند، یعنی عوامل دارای تأثیر منفی بر انضباط، سازماندهی، ترکیب و وفاداری نظامیان که از عمده‌ی عوامل بروز این عدم کارآیی و گسستگی است. این عوامل به دو زیر مجموعه قابل تفکیک هستند:

الف) تماس‌های دوستانه‌ی اعضای ارتش با عامه‌ی مردم که به عقاید انقلابی این امکان را می‌دهد تا در صفوف ارتش راه یابند و وحدت ارتش را تضعیف نمایند و حتی وجود این ارتباطات ممکن است نخبگان را قانع کند که ارتش به عنوان عامل اصلی حفظ نظام موجود، قابل اعتماد نیست.

ب) شرایط نامطلوب و درگیری فرمانده‌ها که منجر به نزاع و شورش‌های درون ارتش می‌شود.

دوم) آن دسته از عواملی که بخشی از فرهنگ انتقالی یک ایدئولوژی محسوب می‌شوند مانند باور طرف‌داران آن به پیروزی و اعتقاد طرف‌داران یک ایدئولوژی مبنی بر این که می‌توانند بر قوای مدافع حاکمیت فائق آیند. از این دست عوامل، این موارد قابل توجه‌اند: این باور که خداوند در وقت مناسب به انقلابیون یاری خواهد رساند و این که حمله به یک دژ نظامی، تمامی مردم را به حمایت از مهاجمین بر خواهد انگیخت و بالاخره این که یک اعتصاب عمومی، راه مؤثری برای ضربه زدن به قوه‌ی قهریه حاکمان است، و مانند این‌ها.

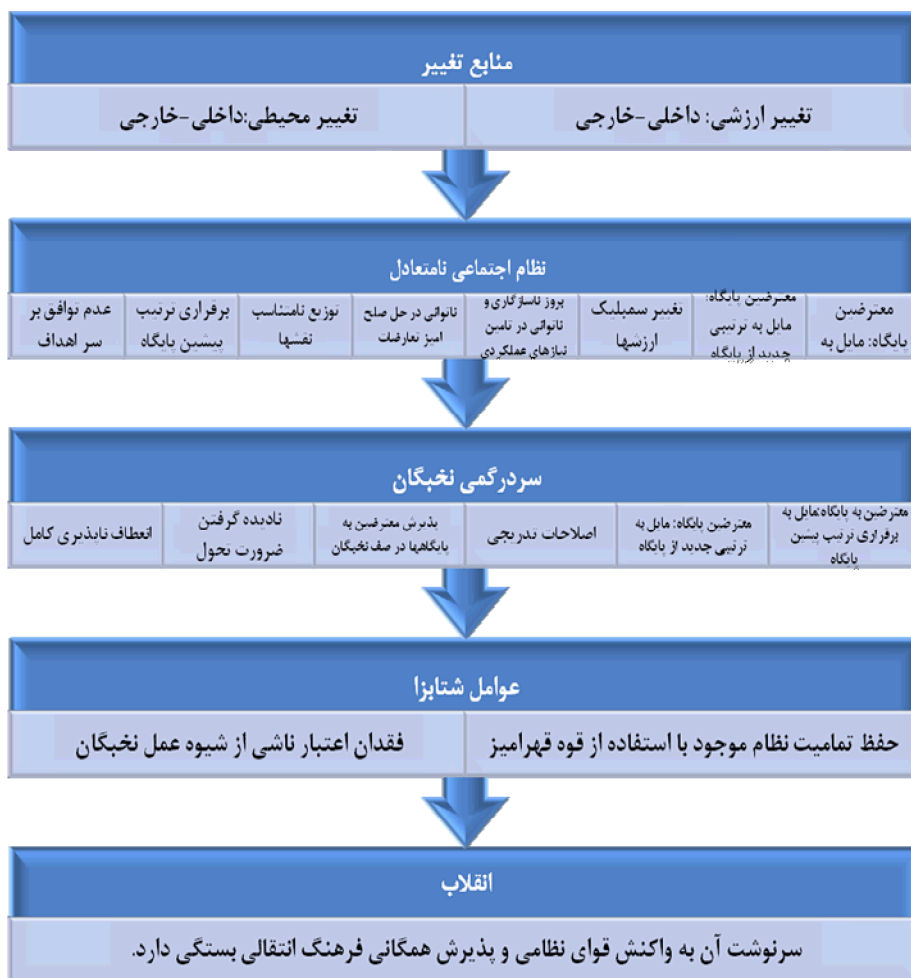
سوم) این دسته از عوامل به راهبرد جنبش‌های انقلابی مربوط می‌شود که می‌تواند شامل سازماندهی یک کودتای برق‌آسا یا مبارزه‌ی چریکی طولانی مدت باشد (تیلور، ۱۳۸۸: ۷).

شاید با تأمل در این گفته‌های «جانسون» بتوان به این نتیجه رسید که به‌طور کلی، عوامل شتابزا در صورت وقوع در جامعه‌ای متعادل و فعال بدون بروز رکود در قدرت، مرتفع می‌شوند لیکن در شرایط نامتعادل و بحرانی، مردم را به این نتیجه‌گیری هدایت خواهند کرد که قوه‌ی قهریه حکومتی قابل دوام نیست. در واقع عوامل شتابزا در جوامع سالم و متعادل به آسانی جذب می‌شوند و شورش و اغتشاش را به دنبال ندارند (نعیمی، ۱۳۹۲: ۹۲).

اما در شرایط عدم تعادل و رکود قدرت، راه‌های پیش‌روی رهبران و نخبگان را می‌توان به دو طیف کلی اصلاحات تدریجی و انعطاف‌ناپذیری کامل تقسیم نمود. وظیفه‌ی اصلی نخبگان سازگاری ساخت ارزشی جامعه با شرایط زمانی و محیطی و ایجاد قواعد رفتاری است. تحقق موفق اصلاحات تدریجی در گرو دو عامل است:

۱- آشنایی حکام با شرایط اجتماعی ۲- قابلیت آن‌ها در تشخیص این که کدام عنصر ساخت ارزشی برای تداوم فرهنگ موجود ضرورت دارد (جانسون، ۱۳۶۳: ۹۹). در صورت عدم کامیابی در این امر جامعه به سمت انقلاب فرو خواهد غلتید. در مجموع نظریه‌ی تحول انقلابی از نظر جانسون را می‌توان به شکل زیر فرموله نمود (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۶۶): بدکارکردی چندجانبه (عدم تعادل نظام + رکود قدرت فراگیر) + مصالحه‌ناپذیری نخبگان حکومتی + عوامل شتابزا = انقلاب

مدل تحول انقلابی چالمرز جانسون به صورت زیر قابل ترسیم است (نعیمی، ۱۳۹۲: ۹۴):



یافته‌های پژوهش

۱- بسترهای مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به عنوان عامل شتاب‌زا در انقلاب اسلامی

ایران

در اواسط دهه‌ی ۱۳۵۰ حکومت پهلوی با عنوان ژاندارم منطقه آرامشی را تجربه می‌کرد که به ذهن کمتر تحلیلگری فروپاشی آن به فاصله‌ی چند سال خطور می‌نمود. وجود ارتش عظیم دارای سلاح‌های پیشرفته و پشتیبانی یک پلیس مخفی کارآمد (ساواک) که توان سرکوب هرگونه مخالفتی را ایجاد کرده بود و وجود یک دیوان‌سالاری گسترده متکی بر پول‌های کلان نفتی شکل دهنده‌ی ساختار سیاسی نظامی آن بود. لذا طبیعی به نظر می‌رسید که پایه‌های حکومت پهلوی استوار و ویران نشدنی به نظر آید آن‌گونه که شاه در رویای قدرت مطلق در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تخت جمشید خواستار آسوده خوابیدن کوروش شود تا خود پاسدار ایران زمین باشد.

حمایت ایالات متحده‌ی آمریکا نیز به عنوان عامل تقویت‌کننده بین‌المللی این ساختار عمل کرد. در ضیافت شام شاه برای کارتر (رئیس جمهور آمریکا) در آغاز سال ۱۹۷۸ (۱۱دی‌ماه ۱۳۵۶)، وی در سخنانی این‌گونه درباره‌ی شاه ایران سخن گفت: «ایران، مرهون شایستگی شاه در رهبری کشور می‌باشد زیرا توانسته است ایران را به صورت جزیره‌ی ثبات در یکی از پرآشوب‌ترین نقاط جهان در آورد. این تحلیلی است از شما اعلی‌حضرت و رهبری شما و احترام و ستایش و عشقی که ملت به شما دارد..... نظریات ما در مسائل مربوط به امنیت نظامی متقابل، با هیچ کشوری به اندازه ایران نزدیک نیست و من نسبت به هیچ رهبری مانند شاه، این همه احساس حق‌شناسی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم» (نجاتی، ۱۳۷۱: ۵۸). سخنان ستایش‌آمیز کارتر در مورد شاه، علتی بود از مجموعه عللی که شاه را نسبت به پشتیبانی بی‌قید و شرط آمریکا مطمئن گردانید تا راه را برای فشارهای سیاسی بر مخالفان داخلی هموار بیند. انتشار مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» شاید نتیجه چنین امنیت‌خاطری باشد. برای بررسی و تحلیل چرایی وقوع جرقه انقلاب ابتدا باید نگاهی داشت به شرایط و اوضاع ایران در دهه‌ی ۱۹۷۰ (دهه ۱۳۵۰).

سیاست‌های مختلف شاه از اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ تا دهه‌ی ۱۹۷۰ در عمل تقریباً همه‌ی گروه‌های اجتماعی‌ای را که واجد پایگاه مردمی و حایز اهمیت بودند از خود راند. هنگامی که ارتش حکومت مصدق را در سال ۱۹۵۳ سرنگون کرد. شاه از حمایت اکثر افسران ارتش و

هم‌چنین بسیاری از گروه‌ها مانند طبقه‌ی بالای زمین‌دار، بازرگانان ثروتمند بازار و رهبران مذهبی برخوردار بود. اما این همه تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. انقلاب سفید شاه به شدت باعث کاهش نفوذ ملاکان شده بود. اقدامات اقتصادی دیگر و سیاست‌های فرهنگی و دینی به منافع تجار بازار لطمه زده و مخالفت اکثر روحانیون را برانگیخته بود. حکومت شاه که از حمایت این گروه‌های مهم محروم شده بود و نتوانسته بود وفاداری گروه‌هایی را که نیز عمده‌اً از اصلاحات منتفع شده بودند (مانند دهقانان دریافت‌کننده‌ی زمین) جلب کند، عمدتاً به وفاداری ارتش، دیوانسالاری دولتی، صاحبان صنایع ایرانی، سرمایه‌گذاران خارجی و ایالات متحده وابسته شد. در شرایطی که فرصت‌های معنادار برای مشارکت سیاسی باعث نارضایتی در میان طبقه متوسط شده بود، دگرگونی‌های مهم اقتصادی، سرخوردگی گسترده‌تری را به دنبال داشت.

درآمد حاصل از فروش نفت از حدود یک میلیارد دلار در سال ۱۹۶۸-۱۹۶۹ به پنج میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۴ و بیست میلیارد دلار در سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶ افزایش یافت. منافع حاصل از فروش نفت به شکلی نامناسب نصیب طبقات بالا و متوسط جدید شد. نابرابری میان این طبقات و توده‌ی مردم در سراسر ایران در حدی چشمگیر افزایش یافت. بسیاری از فقرا شاهد بهبود سبک زندگی خود بودند، اما ثروتی که نصیب طبقه بالایی می‌شد، مصرف چشمگیرشان باعث بیان فزآینده نارضایتی می‌گشت. شتاب کم و بیش بی‌پروای شاه در توسعه‌ی فنی و نظامی پس از سال ۱۹۷۳ مجموعه‌ای از مشکلات ملی را به وجود آورد، مشکلاتی چون هزینه‌های فزآینده واردات، سمت‌گیری اقتصاد به سوی وابستگی به بیگانگان، سیل عظیم مهاجرت به شهرهای پر ازدحام و عدم وجود مسکن ارزان قیمت در شهرها (دفر ونزو، ۱۳۷۹: ۷۲-۷۳).

در سال ۱۹۷۷ در نتیجه‌ی رشد پایبندی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ناشی از سیاست‌های نابجا و نامردمی دولت، ناآرامی سیاسی در ایران رشد اساسی کرده بود. این مسائل بر برخی از گروه‌های جامعه خیلی جدی‌تر از بقیه اثر گذاشت و تفاوت‌های قابل توجهی در میزان ناآرامی گروه‌های مختلف پدید آورد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۴۹). پایگاه اجتماعی جنبش مخالف چهار جزء سازنده داشت: طبقه متوسط جدید، دانشجویان، طبقه کارگر صنعتی و اتحاد محکم بافتی از طبقه‌ی متوسط سنتی و طبقه‌ی پایین شهری و روحانیت شیعه. تفاوت جنبش جدید با جنبش‌های اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ و دهه‌ی ۱۹۶۰ این بود که روحانیت شیعه و نه مصدقی‌ها بر این جنبش مسلط شدند (همان، ۳۵۴).

سال ۱۳۵۶ سال سرنوشت‌سازی برای انقلاب اسلامی بود؛ از جمله وقایعی که در این سال رخ داد و و بر سرعت حرکت انقلاب اثر گذاشت می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱- مرگ مشکوک مصطفی خمینی فرزند امام خمینی در نجف در ۱۱ آبان ۱۳۵۶، ۲- انتشار مقاله‌ی توهین‌آمیز «ایران؛ استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه‌ی اطلاعات در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶. (نقل به مضمون از کتاب ریشه‌های انقلاب اسلامی، ۱۲۸) و (منصوری، ۱۳۷۵).

سر آنتونی پارسنز سفیر سابق انگلیس در ایران، اظهارات «آیت‌الله خمینی» و توزیع گسترده‌ی نوار سخنرانی‌های ایشان را در جای جای ایران عامل اساسی به خشم آمدن شاه ذکر می‌کند: «مدتی بود که شاه و مقامات دولتی از پخش نوارهای بیانات آیت‌الله خمینی و تأثیر فزاینده‌ی آن در ایجاد تشنج و هیجان عمومی احساس نگرانی می‌کردند، در اوایل ژانویه تصمیم گرفته شد که برای بی اعتبار کردن {آیت‌الله} خمینی مطالبی علیه او منتشر شود... بعضی‌ها گفتند که این کار، یک تصمیم و ابتکار از سوی داریوش همایون وزیر اطلاعات وقت بوده است، ولی با توجه به شکل حکومت پهلوی و سلسله مراتب تصمیم‌گیری در رژیم چنین تصمیمی باید از طرف شخص شاه یا ساواک یا هیئت دولت اتخاذ شده باشد» (پارسنز، ۱۳۶۲: ۹۹).

ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران، در خاطرات خود درباره‌ی تظاهرات در قم بدون اشاره به چاپ مقاله‌ی ارتجاع سرخ و سیاه می‌نویسد: «جوش و خروشی که در شهر قم وجود داشت با تظاهراتی که در فوریه‌ی سال ۱۹۷۸ در شهر برپا شد، به نقطه اوج خود رسید... این حادثه آغاز یک سلسله تظاهرات زنجیره‌ای دیگر در قم و سایر شهرهای ایران بود که روز به روز بر دامنه و وسعت آن افزوده شد (سولیوان، ۱۳۷۲: ۱۳۲).

احمدعلی مسعود انصاری، موضوع اختلاف نظر و درگیری هویدا با آموزگار را، به عنوان مسئول «آشوبی» معرفی می‌کند که در پی انتشار مقاله به پا خاست. به باور انصاری، نخست وزیر معزول (هویدا)، با این اقدام می‌خواست دولت جدید را (که در رأس آن رقیب دیرینه‌اش که اکنون هم بر ریاست قوه‌ی مجریه و هم تشکیلات حزبی تکیه داده بود) با مشکل مواجه سازد (مسعود انصاری، ۱۳۷۳: ۷۵-۷۶). مهدی بازرگان در این باره معتقد است: «آن‌هم یک کافی بود و اگر این گاف را نمی‌کردند، شاید این اندازه وحدت و پشتیبانی نمی‌شد. همیشه در دنیا در هر پیروزی دو عامل وجود دارد که ناشی از دو وجهه است: یکی جنبه‌ی مثبت کارهایی است که شخص می‌کند، یکی کارهایی است که حریفش و دشمنش می‌کند ولی به نفع او تمام می‌شود،

آن‌هم از آن چیزها بوده است» (مهدوی، ۱۳۷۲: ۲۱۰). همین‌طور «ژوزف کرافت» مأمور وزارت خارجه‌ی آمریکا در ایران آورده است: «احساس من این است که بخشی از انگیزه‌ی چاپ مقاله درگیر کردن دولت آموزگار با مخالفان مذهبی است» (میلانی، ۱۳۸۲: ۳۸۲).

نخستین کشتارهای انقلاب در سال ۱۹۷۸ در یکی از روزهای ماه ژانویه در قم اتفاق افتاد. این واقعه در جریان اعتراضات طلاب و روحانیون به انتشار مقاله‌ای در روزنامه‌ی اطلاعات بود. در این مقاله به آیت‌الله خمینی اهانت شده بود. در این هنگام دیدگاه اصلی راهنمای ایالات متحده در مقابل ایران هنوز کاملاً پابرجا بود؛ در نتیجه آمریکا احساس نمی‌کرد که مسئولیت دارد برای حفظ تاج و تخت پهلوی دست به اقدام عملی بزند. «جان استمپل» یکی از مأموران وزارت خارجه‌ی آمریکا در تهران در ایام انقلاب در مورد موضع آمریکا به صراحت نوشته است: «جان کلام آن‌که پرزیدنت کارتر تصمیم گرفته بود، رفع این بحران را به خود شاه واگذار کند...» (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۴۲). کابینه‌ی کارتر با این تصمیم که شاه بهتر از هرکس دیگری می‌داند چطور با مشکلاتش برخورد کند، نوعی استراتژی حداقلی را اتخاذ کرد که متضمن دخالت هرچه کمتر بود. گری سیک در کتاب «همه سقوط می‌کنند» می‌نویسد: «۲روز پس از انتشار مقاله‌ی روزنامه‌ی اطلاعات یک راهپیمایی مذهبی در قم ترتیب داده شد. نیروهای پلیس با گشودن آتش تعدادی از طلاب را به قتل رساندند. انقلاب آغاز شده بود.» (دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷: ۴۴۶).

در واقع ارزیابی نادرست شاه از ضعف علما و افول دیدگاه‌های اسلامی بنیادگرایانه باعث شد او به اقدامی مبادرت کند که صدمات فراوانی به دنبال داشت. مجلس دست‌نشانده‌ی او در سال ۱۹۷۶ با تصویب قانونی، تقویم رسمی ایران را تغییر داد و تقویم اسلامی را که مبدأ هجرت پیامبر از مکه به مدینه بود، به تقویم شاهنشاهی تبدیل کرد که مبدأ آن بنیان‌گذاری سلطنت ایران توسط کوروش کبیر بود. بسیاری از مؤمنان این تغییر را یک اقدام ضد اسلامی خشم‌آور تلقی می‌کردند (دفرنزو، ۱۳۷۹: ۷۴).

در اواخر سال ۱۹۷۷ پس از بیش از دو دهه‌ی حکومت مستبدانه، که به شکلی فزاینده پایگاه اجتماعی حمایت از سلطنت را محدود می‌کرد، تعدادی از شرایط مناسب برای انقلاب نیز به طور همزمان وجود داشت:

گروه‌های متعدد ناراضی که بسیاری از آن‌ها تفاوت‌های ایدئولوژیک عمده‌ای با یکدیگر داشتند همه در احساس خصومت شدید نسبت به شاه و امپریالیسم خارجی که شاه را نماینده آن

می‌دانستند، سهمیم بودند. این مسأله باعث شد که حداقل وحدت لازم میان جناح‌های انقلابی رو به گسترش شکل بگیرد. حال آن‌که هیچ‌یک به تنهایی قدرت برانداختن شاه و تشکیل یک حکومت انقلابی را نداشت (همان، ۷۵)

نارضایتی توده‌های مردم به دلیل نابرابری، حملات رژیم به سنت‌های اسلامی، مقامات مذهبی و بازار و تورم شدید همراه با رشد بیکاری و کاهش دستمزد طبقه‌ی کارگر افزایش پیدا کرد. تشدید سرخوردگی توده‌ها با کاهش موقت سرکوب برای راضی کردن حکومت کارتر تقارن یافت. این دگرگونی همراه با این برداشت است که رژیم شاه دیگر از حمایت بی قید و شرط ایالات متحده برخوردار نیست، باعث فوران خصومت از طریق سلسله‌ای از تظاهرات اعتراض‌آمیزی شد که هر روز ابعاد گسترده‌تری می‌یافت. آزادی زندانیان سیاسی باعث تشویق انتقاد عمومی از سلطنت به ویژه از جانب اعضای ناراضی طبقه‌ی متوسط جدید شد. به طور خاص در ۱۲ ژوئن اعضای جبهه ملی ۲۰۰۰۰ هزار نسخه از نامه سرگشاده‌ای را منتشر کردند که در آن از شاه خواسته شده بود: «از حکومت اقتدارطلبانه دست بکشید... نظام تک‌حزبی را رها کند، اجازه‌ی آزادی مطبوعات و تشکل‌های سیاسی را بدهد، همه‌ی زندانیان سیاسی را آزاد سازد و یک حکومت انتخابی مردمی بر اساس قانون اساسی ۱۹۰۶ اتخاذ کند» (دفرنزو، ۱۳۷۹: ۷۵).

شاه و مشاوران او به زودی دریافتند که اصلاحات محدود، اما چشمگیر آن‌ها باعث انفجار فزاینده نارضایتی‌هایی می‌شود که قبلاً سرکوب شده بود. آن‌ها تصمیم گرفتند، تفرقه میان گروه‌های ضدشاه را با تلاش برای بی اعتبار ساختن و منزوی کردن امام خمینی یعنی سرسخت‌ترین مخالف شاه دامن بزنند. اما این تاکتیک اشکالی جدی داشت؛ شاه با شاخص کردن امام خمینی، تصویر آیت‌الله را به عنوان مهمترین شخصیت اپوزیسیون، که رژیم از او بیش از همه در هراس است، تقویت کرد. این بعد از راهبرد رژیم، عملاً رهبری انقلاب را به جای جنبش‌های مخالف، اما میانه‌روتر طبقه‌ی متوسط به دست بنیادگرایان مذهبی سپرد (دفرنزو، ۱۳۷۹: ۷۶).

چیزی که در قم اتفاق افتاد این واقعیت را نشان داد که حرکت مخالفین به اندازه‌ی کافی قوی و سازمان یافته است که به طور واقعی دولت را به مبارزه بطلبد (استمپل، ۱۳۷۸: ۱۳۶). حرکت قم به دولت نشان داد که مشکلات کوچک سیاسی به سرعت دارد بزرگ می‌شود و نیز این امر را بیشتر روشن ساخت که پلیس برای جلوگیری از اغتشاشات آموزش کافی ندیده است. به دید قشر متوسط شهری؛ قم درهم کوبیدن افسانه‌ی شکست‌ناپذیری رژیم پهلوی را آغاز کرده بود. برای اولین بار بسیاری از روشنفکران وفادار، درباره‌ی امکان جانشینی برای

حکومت دیکتاتوری ایران که همیشه در گذشته وجود داشته است، به اندیشه پرداختند (استمپل، ۱۳۷۸: ۱۳۶). مراسم چهلم شهدای قم در تبریز، مراسمی متفاوت بود. چیزی که در این روز در این شهر اتفاق افتاد، تبریز را به "علامت راهنمایی" مسیر انقلاب ایران تبدیل کرد (استمپل، ۱۳۷۸: ۱۳۷). در واقع حوادث سال ۱۳۵۶ مقدمه‌ای است بر انقلاب و سیاستی که نیروها را جمع می‌کند (مدنی، ۱۳۶۲: ۳۴۰).

یوسف مازندی خبرنگار سابق یونایتدپرس در ایران، در خاطرات خود از وقایع قم و انتشار مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» می‌نویسد: "برخلاف شاه که می‌پنداشت با چاپ مقاله‌ی افشاگرانه پرونده‌ی سیاسی آیت‌الله خمینی بسته خواهد شد، انتشار آن نه تنها نظر شاه را تأمین نکرد، بلکه تحت تأثیر واکنش خشن بسیاری از روحانیون و مردم، چهره‌ی تقریباً فراموش شده‌ی آیت‌الله خمینی، یک‌باره مجدداً در جامعه ایران مطرح شد (مازندی، ۱۳۷۳: ۵۹۸).

۲- محتوای مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به عنوان عامل شتابزا در انقلاب اسلامی ایران عصر روز ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ (۷ ژانویه ۱۹۷۷) در روزنامه‌ی اطلاعات مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق انتشار یافت که در آن به شدت آیت‌الله خمینی مورد حمله و اهانت قرار گرفته بود.

محافل سیاسی و مطبوعاتی داخل و خارج ایران تهیه‌ی این مقاله را به داریوش همایون وزیر اطلاعات کابینه‌ی آموزگار نسبت می‌دهند. برخی نیز فرهاد نیکخواه را نویسنده‌ی آن می‌دانند. داریوش همایون در یادداشت‌هایی که بعدها در خارج از ایران، درباره‌ی علل فروپاشی رژیم پهلوی منتشر کرد مدعی است که مقاله به دستور شاه در دفتر هویدا تهیه شده و او از محتوای مقاله اطلاعی نداشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲، ۲۰۵-۲۰۴).

در بخشی از متن مقاله ایران و استعمار سرخ و سیاه (۱۳۵۶/۱۰/۱۷) روزنامه‌ی اطلاعات شماره‌ی ۲۵۳۶ آمده است:

.....مالکان که برای ادامه‌ی تسلط خود همواره از ژاندارم تا وزیر، از روضه‌خوان تا چاقوکش را در اختیار داشتند، وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد موج علیه انقلاب روبه‌رو شدند و روحانیون برجسته‌ی حاضر به همکاری با آن‌ها نشدند، درصدد یافتن یک (روحانی) برآمدند که مردی ماجراجو، بی‌اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و به خصوص جاه‌طلب باشد و بتواند مقصود آن‌ها را تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند.

مردی که سابقه‌اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی‌مقام کشور با همه‌ی حمایت‌های خاص، موقعیتی به دست نیاورده بود، در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست، خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.

روح‌الله خمینی، عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه‌ی ننگین روز پانزده خرداد شناخته شد.

روح‌الله معروف به «سید هندی» بود. درباره‌ی انتصاب او به هند، هنوز حتی نزدیک‌ترین کسانی توضیحی ندارند. به قولی، او مدتی در هندوستان به سر برده و در آن‌جا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و به همین جهت به نام «سید هندی» معروف شده است. قول دیگر این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می‌سروده و به نام «هندی» تخلص می‌کرده است و به همین جهت به نام هندی معروف شده است و عده‌ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بود، فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یک معلم [هندی] بوده است.

آن‌چه مسلم است، شهرت او به نام غائله‌ساز پانزده خرداد، به خاطر همگان مانده است. کسی که علیه انقلاب ایران و به منظور اجرای نقشه‌ی استعمار سرخ و سیاه کمر بست و به دست عوامل خاص و شناخته شده علیه تقسیم املاک، آزادی زنان، ملی شدن جنگل‌ها، وارد مبارزه شد و خون بی‌گناهان را ریخت و نشان داد هستند هنوز کسانی که حاضرند خود را صادقانه در اختیار توطئه‌گران و عناصر ملی بگذارند.

در ادامه نیز اتهامات دیگری از سوی نویسنده یا نویسندگان مقاله به امام خمینی نسبت داده شده بود (بهشتی سرشت و صابر دمیرچی، ۱۳۸۷). این مقاله روحانیون ضد رژیم را به همکاری پنهانی با کمونیست‌های بین‌المللی برای بی‌اثر کردن دستاوردهای انقلاب سفید متهم کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۲۳).

این مقاله بر مبنای معیارهای غربی یک توهین ملایم بود، اما مقاله در حوزه‌های دینی شیعه، بخصوص در قم که مرکز علوم الهی ایران است، توفانی به پا کرد (استمپل، ۱۳۷۸: ۱۳۴). به دنبال دیدار کارتر از ایران و رودرویی خونین قم، مخالفین مذهبی به سوی حرکتی سریع‌تر روی آوردند. این اولین حمله‌ی مستقیم و عمومی به روحانیت بود که آن‌هم در مقدس‌ترین

شهر ایران اتفاق افتاد. این اتفاق شبکه‌ی مساجد را متأثر کرد. آن چه که در قم اتفاق افتاد اولین آزمایش واقعی بود که ارزش و شایستگی رسانه‌های گروهی دولتی را در قبال شبکه‌ی مسجد نمایان کرد. (همان: ۱۳۵).

به نظر می‌رسد این مقاله حاوی چند نکته‌ی اساسی است:

در این مقاله استعمار سرخ (کمونیسم) و استعمار سیاه (روحانیت) دشمنان مشترک تاج و تخت شاهی محسوب می‌شوند. در این مقاله بین دو جریان روحانیت انفکاک ایجاد می‌شود؛ جریان روحانیت سنتی در سیاست دخالتی نداشته‌اند و جریانی که آیت‌الله خمینی پیش‌قراول آن بوده و علم مبارزه بر ضد شاه را برافراشته است. در واقع در این مقاله سعی در ایجاد دو دستگی در بین روحانیت آن زمان در تعامل با حکومت داشته است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شاه که در آن مقطع زمانی خود را در اوج قدرت می‌دید، به واقع به دنبال سنجش دیدگاه‌ها و حساسیت‌های جامعه به ویژه درباره‌ی قشر روحانیت بود که پس از واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲ حضور پررنگی به رهبری آیت‌الله خمینی در مخالفت با حکومت داشتند. موج اعتراضات شکل گرفته پس از انتشار مقاله‌ی مذکور نشان از میزان حساسیت جامعه دارد. به نظر می‌رسد هدف اصلی حکومت شاه از انتشار این مقاله جلوگیری از همسویی گروه‌های مخالف درون نظام (کمونیست‌ها و مذهبیون) بوده است.

در هر حال این مقاله موجی از اعتراض و نارضایتی را در جامعه برانگیخت، اعتراض‌های اولیه از شهر قم شنیده شد که به درگیری مردم و روحانیون با نیروهای امنیتی منجر گردید و عده‌ای کشته و زخمی شدند. این حرکت سرآغازی بود برای شکل‌گیری ناآرامی‌های سه مرحله‌ای چهل‌م‌ها (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۶۲۴).

مراسم چهل‌مین روز کشتار مردم قم (۲۹ بهمن ۱۳۵۶)

مراسم چهل‌مین روز کشتار مردم تبریز (۱۰ فروردین ۱۳۵۷)

مراسم چهل‌مین روز کشتار معترضان به واقعه‌ی تبریز (۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۷)

سه تاکتیک حکومت شاه برای مقابله با تظاهرات مردم را می‌توان این‌گونه تمیز داد:

مرعوب ساختن رهبران مخالف غیر مذهبی

کنار گذاشتن برخی از سیاست‌هایی که موجب خشم بازار و روحانیون میانه‌رو شده بود.

تلاش دولت آموزگار برای پایین آوردن هزینه‌ی روز افزون زندگی (عامل اقتصادی

عمده‌ی نارضایتی طبقه‌ی متوسط) (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۲۷-۶۲۸).

در این جا نویسندگان مقاله محل بحث نیستند، اما آن چه که از اسناد تاریخی و یادداشت‌های برخی از رجال آن دوران برمی آید می‌توان به نیت سیاسی این نامه پی برد.

«هویدا سرانجام با ترتیب انتشار مقاله‌ی توهین آمیز نسبت به آیت‌الله خمینی در روزنامه‌ی اطلاعات، کاری‌ترین زهر خود را به حکومت آموزگار ریخت، غافل از آن که اگر آموزگار با این کار مسند قدرت را از دست خواهد داد، او جانش را بر سر آن خواهد گذاشت. مقاله‌ی کذایی به ابتکار هویدا از دربار تهیه شده و شاه که پس از سفر کارتر به ایران و تمجید و ستایش از شاه، بیش از پیش به خود غرّه شده بود، بر انتشار این مقاله صحه گذاشت و حتی لحن آن را تندتر کرد. مقاله از طریق وزیر اطلاعات کابینه‌ی آموزگار (داریوش همایون) بدون این که نخست وزیر از مضمون آن اطلاع داشته باشد به روزنامه‌ی اطلاعات ارسال شد» (طلوعی، ۱۳۷۴: ۷۵۳-۷۵۴)

احسان نراقی، از قول یکی از مأموران ساواک که در زندان با او سخن گفته است، در این باره چنین می‌گوید:

داستان از این قرار بود که پس از فوت حاج آقا مصطفی خمینی [اول آبان ۵۶] در نجف، شخصیت‌های ملی و مذهبی در داخل و خارج از کشور طی نامه‌های متعدد به آقای خمینی تسلیت گفتند. یاسر عرفات هم نامه‌ی تسلیتی برای آقای خمینی فرستاد. ایشان جوابی تند در سه صفحه نوشت و در آن یادآور شد عزای من فقط بابت مصطفی نیست؛ تازمانی که شر این آدم (شاه) از سر ما کم نشود، عزادارم. می‌دانید که جلسه‌های ختم آن مرحوم در تهران و شهرستان‌ها برگزار شد و در این مراسم تظاهراتی مبنی بر حمایت از آقای خمینی آشکار شد. نصیری، رئیس ساواک، در گزارش‌های خود به شاه وقتی متن نامه‌ها و اعلامیه‌های آقای خمینی را می‌فرستاد، شاه خیلی ناراحت می‌شود و می‌گوید: باید خمینی را رسوا کرد. لذا دستور تهیه مقاله‌ی او را به نصیری داد تا ایشان را مورد حمله قرار دهد. نصیری نامه را تهیه کرد. شاه پس از خواندن متن نامه گفته بود این کافی نیست؛ تندتر بنویسید (تبرائیان، ۱۳۸۱: ۲۴۱-۲۴۲).

عباس میلانی نیز در کتاب «معمای هویدا»، این مقاله را حاصل خشم شاه از اعلامیه‌ی امام مبنی بر رنگ باختن غم فقدان فرزند در مقابل جنایات رژیم می‌داند، ولی تهیه‌ی این مقاله را به هویدا نسبت می‌دهد:

«لحن تند اعلامیه، شاه را به خشم آورد. در جا دستور داد ساواک مقاله‌ی او در جواب اعلامیه تدارک کند و در آن آیت‌الله خمینی را از روی کینه به عنوان هندی‌زاده‌ای که جاسوس بیگانه

بوده، به باد حمله بگیرد. شاه در همان روز، بی آن که به ساواک چیزی بگوید، به هویدا هم دستوری مشابه داده، هویدا هم بلافاصله کار تهیه‌ی مقاله را به دو نفر از همکاران محول کرد».

وی هم چنین با اشاره به نقش داریوش همایون در این باره می‌نویسد:

«چهل و هشت ساعت بعد از فرمان خشم‌آگین شاه، هویدا به داریوش همایون که در آن زمان وزیر اطلاعات بود، زنگ زد و گفت: مقاله‌ای هست که باید آن را به فرمان‌اعلی حضرت چاپ کنید. آن را به وسیله‌ی پیک مخصوص به دفتر کارتان فرستادم. دقایقی بعد، یکی از کارمندان دفتر هویدا وارد اتاق کار همایون شد. پاکتی مهر و موم شده به همراه داشت، از پاکت‌های رسمی وزارت دربار. آن را برای سردبیر روزنامه‌ی اطلاعات فرستادم... وقتی از او پرسیدم که چرا پاکت را باز نکرد، جوابی ساده داشت. می‌گفت چون می‌دانستم اگر امر شاه باشد، دیگر چاره‌ای جز چاپ مقاله نخواهیم داشت» (میلانی، ۱۳۸۲: ۳۸۰-۳۸۲).

۳- پیامدهای مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به عنوان عامل شتاب‌زا در انقلاب اسلامی

ایران

نخستین واکنش در برابر این مقاله‌ی توهین‌آمیز، در روز ۱۸ دی ۱۳۵۶ اتفاق افتاد؛ یعنی یک روز پس از درج مقاله در روزنامه‌ی اطلاعات. طلاب مدرسه‌ی خان قم پس از خواندن قسمت‌هایی از آن، هنگامی که به نام امام خمینی رسیدند، صلوات بلندی فرستادند و از همان لحظه تظاهرات و شعار آغاز شد (مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶: ۱۶۷-۱۶۹). عصر همان روز روزنامه‌ی اطلاعات را در روزنامه‌ی فروشی‌ها پاره کردند و علیه مدیر و نویسندگان آن شعار دادند. فردای آن روز (۱۹ دی) طلاب و گروهی از مردم در قم در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند، بازار تعطیل شد. در چند نقطه بین مردم و مأمورین انتظامی زد و خورد روی داد. عده‌ای کشته و تعداد زیادی مجروح شدند، شماری از روحانیون نیز دستگیر و تبعید شدند (نجاتی، ۱۳۷۱: ۶۷).

نیکویی. آر. کدی، شمار کشته‌شدگان را بیش از ۷۰ نفر تخمین می‌زند.

روز بعد [۱۸ دی]، طلبه‌های مراکز آموزشی قم دست به یک تظاهرات وسیع و تحصن زدند که توسط نیروهای امنیتی رژیم درهم شکسته شد. در نتیجه، بین دو گروه برخورد شدیدی روی داد که در عرض دو روز به مرگ بیش از ۷۰ تن انجامید. این، خونین‌ترین حادثه بعد از حوادث سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) شمسی بود (کدی، ۱۳۷۷: ۳۵۸).

گرچه کدی در خصوص تلفات تظاهرکنندگان راه‌مبالغه را پیموده است و طبق شواهد، تعداد تلفات نباید بیش از شش هفت نفر بوده باشد (مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

۱۳۸۶: ۲۳۱)، ولی چیزی که بیشتر توجه همگان را بر می‌انگیزد، بازتاب‌های قیام ۱۹ دی قم است. این واقعه، سرآغاز تظاهراتی بود که هر چهل روز یک بار تشدید می‌شد، بدین صورت که هر چهل‌می سبب شهید شدن شماری دیگر می‌شد و زمینه را برای حوادث تازه‌ای در چهل‌م بعدی فراهم می‌آورد. تظاهرات بعدی که در ادامه‌ی تظاهرات قم به‌وقوع پیوست، در تبریز اتفاق افتاد و در آن‌جا نیز به کشته و مجروح شدن عده‌ای انجامید. پس از آن، نوبت تهران، مشهد، اصفهان، شیراز و شهرهای دیگر بود.

روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ به مناسبت چهل‌م شهدای قم، مردم تبریز تظاهرات وسیعی ترتیب دادند. هزاران تن در خیابان‌ها به راه افتادند و با سر دادن شعارهای طرفداری از آیت‌الله خمینی و علیه رژیم، سینماها و مشروب‌فروشی‌ها را درهم کوبیدند. به بانک‌ها و چند ساختمان دولتی حمله کردند... چند قرارگاه پلیس و محل حزب رستاخیز مورد تهاجم قرار گرفت. با شدت گرفتن تظاهرات تانک‌های ارتش به صحنه آمدند و در زد و خورد بین مردم و نیروهای انتظامی که تا نیمه شب ادامه یافت، تعداد زیادی کشته و مجروح شدند (نجاتی، ۱۳۷۱، ۷۲).

با این وجود در فاصله‌ی هر چهل‌م، واشنگتن فکر می‌کرد اوضاع توسط شاه کنترل شده است، ولی هر مراسم چهل‌می وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر از مراسم پیشین بود، به گونه‌ای که در تابستان همان سال، این مراسم‌ها جنبه‌ی سراسری به خود گرفت و دولت در شهرهای اصفهان، شیراز، تبریز و اهواز، حکومت نظامی برقرار کرد (روبین، ۱۳۶۳: ۱۴۹).

شاه شورش‌های قم و تبریز را نتیجه‌ی «اتحاد نامقدس سرخ و سیاه دانست» (پهلوی، بی تا: ۱۵۴). به دنبال تظاهرات و شورش مردم تبریز، تظاهرات دیگری به مناسبت چهل‌م شهدای تبریز در شهرهای یزد، قم، مشهد، خمین، اصفهان، نجف‌آباد، میانه، رضاییه و چند شهر دیگر برپا شد. طی بهار ۱۳۵۷ در چند شهر بزرگ ایران از قبیل مشهد، اصفهان، تبریز، اهواز، خرمشهر، یزد، زنجان، تظاهرات علیه رژیم به شورش انجامید و گروه زیادی کشته و مجروح شدند. با گذشت زمان، ادامه‌ی اعتراض مردم در شهرهای ایران بالا گرفت و به نافرمانی گسترده و نهایتاً انقلاب تبدیل گردید (نجاتی، ۱۳۷۱: ۷۳).

استراتژی‌های سرکوب نیز ناکارآمد گشته بود؛ زیرا اگر در گذشته نیروهای مخالف شاه به صورت پراکنده اقدام می‌کردند یا احیاناً در مقابل هم قرار داشتند، اکنون حول محور امام خمینی جمع شده بودند. در واقع، مذهب‌یون رهبری را در براندازی رژیم پهلوی به دست آورده بودند و شاه نیز هر اقدامی انجام داد، چه تعویض رئیس ساواک یعنی عزل نصیری و انتصاب

ناصر مقدم به جای وی، و چه تغییر کابینه‌های متعدد، نتوانست در برابر موج شتابناک تحولات بایستد در نتیجه نظام سلطنتی پهلوی دوم طی انقلاب ۱۳۵۷ سقوط نمود.

نتیجه‌گیری

تحول انقلابی ایران در یک نگرش ساختاری قابل توضیح است که فراهم کننده‌ی اعتراضات مردمی گشت. اما بر بستر این ساختارها، کنشگری خاص جهت شتاب گرفتن حرکت انقلابی و تحصیل آن قابل تشخیص است. مقاله‌ی «ایران و استعمار سرخ و سیاه» را که با اسم مستعار احمد رشیدی مطلق در ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه‌ی اطلاعات منتشر شد، می‌توان واجد چنین نقشی دانست. این مقاله معلول حوادث نزدیک چندی بود از جمله: ۱- درگذشت ناگهانی حاج آقا مصطفی خمینی و فرستاده شدن نامه‌های تسلیت از سوی افراد و شخصیت‌های مختلف، از جمله یاسر عرفات که امام در پاسخ نامه‌ی تسلیت‌آمیز او، پایان عزایش را نابودی رژیم پهلوی عنوان کرد؛ ۲- ورود و پخش نوارهای سخنرانی امام و خشم شاه از این اقدام، به گونه‌ای که وی را به شدت به واکنش واداشت؛ ۳- سنجیدن توان نیروهای مذهبی توسط رژیم پهلوی جهت هشدار به آمریکا درباره‌ی قدرت مذهبیون.

مقاله‌ی فوق بنا به دستور شاه، به وسیله‌ی وزیردربار، هویدا، و تیم مطبوعاتی او تهیه شده بود و سپس وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینه‌ی آموزگار، داریوش همایون، آن را در روزنامه‌ی اطلاعات درج نمود که با موجی از ناآرامی‌ها و تظاهرات‌ها در میان مردم و طلاب قم روبه‌رو گشت و در پایان، با خشونت نیروهای امنیتی رژیم، به کشته و مجروح شدن شماری از تظاهرکنندگان انجامید.

در واقع این ماجرا، سرآغاز تظاهراتی بود که برای پاسداشت یاد و خاطره‌ی شهدا، از سوی مردم، هر چهل روز یک‌بار اتفاق می‌افتاد. آن‌چه که در این جا مهم است، تداوم این چهلم‌ها و تشدید تظاهرات ضد رژیم در هر چهلم بعدی بود که با کشته و مجروح شدن عده‌ای، زمینه را برای تشدید اقدامات در چهلم بعدی آماده می‌ساخت به گونه‌ای که این چهلم‌ها، قدرت مذهبیون را در راهبری قیام مردم برضد رژیم پهلوی چه در داخل، چه خارج، مسجل ساخت و به مخالفت‌ها، علیه رژیم عمق مذهبی بیشتر بخشید.

منابع

- مخبر، عباس (گردآورنده و مترجم)، (۱۳۷۱)، سلسله‌ی پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، تهران، نشر طرح نو.
- استمپل، جان دی، (۱۳۷۸)، درون انقلاب ایران، ترجمه‌ی منوچهر شجاعی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- اکبری، نورالدین، (۱۳۸۸)، «تبیین انقلاب اسلامی ایران بر اساس تئوری تحول چالمرز جانسون»، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۲۳، بهمن ۱۳۸۸، صص ۹۵-۱۰۳.
- آبراهامیان، یراواند، (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ دوازدهم، تهران، نشر نی.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۷)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- بهشتی سرشت، محسن و صابر دمیرچی، رسول، (۱۳۸۷)، «جرقه‌ی انقلاب؛ بررسی تحلیلی مقاله احمد رشیدی مطلق»، مطالعات انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۷، شماره ۱۴، صص ۱۴۳-۱۶۰.
- پارسنز، آنتونی، (۱۳۶۳)، غرور و سقوط (خاطرات سفیر سابق انگلیس در ایران)، ترجمه‌ی منوچهر راستین، تهران، نشر هفته.
- پناهی، محمدحسین، (۱۳۹۱)، نظریه‌های انقلاب: وقوع و فرآیند و پیامدها، تهران، سمت.
- پهلوی، محمدرضا، (بی تا)، پاسخ به تاریخ، تهران، بی نا.
- تبرائیان، صفالدین، (۱۳۸۱)، «انفجار یک مقاله و پس‌لرزه‌های آن»، فصلنامه‌ی تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۴، پاییز ۱۳۸۱، صص ۴۸-۷.
- تبرائیان، صفالدین، (۱۳۸۲)، وزیر خاکستری؛ بازشناسی نقش داریوش همایون در حاکمیت پهلوی دوم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- تیلور، استن، (۱۳۸۸)، علوم اجتماعی و انقلاب‌ها، ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاد، تهران، انتشارات دانشگاه شاهد.
- جانسون، چالمرز، (۱۳۶۳)، تحول انقلابی؛ بررسی نظری پدیده‌ی انقلاب، ترجمه‌ی حمید الیاسی، تهران، امیرکبیر.
- --- (۱۳۷۷)، «روزشمار انقلاب اسلامی»، جلد دوم ۱/۵۶ تا ۲۹/۱۲/۵۶، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- دفرونزو، جیمز، (۱۳۷۹)، انقلاب اسلامی ایران از چشم انداز نظری، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

- رجال عصر پهلوی، (۱۳۷۸)، داریوش همایون به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- رفیع پور، فرامرز، (۱۳۷۷)، توسعه و تضاد، تهران، انتشارات شرکت سهام انتشار.
- روبین، باری، (۱۳۶۳)، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه‌ی محمود شرقی، تهران، نشر آشتیانی.
- روزنامه‌ی اطلاعات، سال ۱۳۵۷، شماره ۱۵۵۰۶.
- زونیس، ماروین، (۱۳۷۰)، شکست شاهانه؛ روانشناسی شخصیت شاه، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، طرح نو.
- سولیوان، ویلیام و پارسنز، آنتونی، (۱۳۷۲)، خاطرات دو سفیر؛ اسراری از سقوط شاه و نقش آمریکا و انگلیس در انقلاب ایران، ترجمه‌ی محمود طلوعی، تهران، انتشارات علم.
- سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، ج ۶، (۱۳۸۶)، تهران، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- طلوعی، محمود، (۱۳۷۴)، پدر و پسر، ترجمه‌ی محمود طلوعی، تهران، نشر علم.
- قره‌باغی، عباس، (۱۳۶۸)، اعترافات ژنرال (خاطرات ارتشبدعباس قره‌باغی)، تهران، نشر نی.
- کدی، نیکی آر، (۱۳۷۷)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر قلم.
- کوهن، الوین استنفورد، (۱۳۸۷)، تئوری‌های انقلاب، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران، قومس.
- گازیوروسکی، مارک ج، (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه؛ بنای دولتی دست‌نشانده در ایران، ترجمه‌ی فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
- گرین، جرالده، (۱۳۸۵)، بسیج مخالفان در انقلاب ایران. در: «مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب». جک گلدستون، ترجمه‌ی محمد تقی دلفروز، تهران، کویر.
- گواهی، عبدالرحیم، (۱۳۷۹)، ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- مازندی، یوسف، (۱۳۷۳)، ایران ابرقدرت قرن، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز.

- محمدی، منوچهر، (۱۳۷۰)، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران*، ج سوم، تهران، امیرکبیر.
- مسعود انصاری، احمدعلی، (۱۳۷۳)، *من و خاندان پهلوی*، به کوشش محمد برقی و حسین سرافراز، تهران، نشر مهر.
- ملکوتیان، مصطفی، (۱۳۷۶)، *سیری در نظریه‌های انقلاب*، تهران، نشر قومس.
- منصوری، جواد، (۱۳۷۵)، *سیر تکوینی انقلاب اسلامی*، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- منوچهری، عباس، (۱۳۹۰)، *نظریه‌های انقلاب*، تهران، سمت.
- مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، (۱۳۸۱)، «*فصلنامه‌ی تاریخ معاصر ایران*»، سال ششم، شماره ۲۴، پاییز ۱۳۸۱.
- میلانی، عباس، (۱۳۸۲)، *معمای هویدا*، تهران، نشر آتیه.
- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۱)، *تاریخ ۲۵ ساله‌ی ایران*، ج ۲، تهران، رسا.
- نعیمی، عباس، (۱۳۹۲)، «*واکاوی تئوری تحول انقلابی چالمرز جانسون*»، ماهنامه‌ی ره آورد گیل، شماره ۱۲ و ۱۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲، صص ۸۸-۹۵.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۲)، *انقلاب ایران به روایت بی بی سی*، تهران، طرح نو.
- هویدا، فریدون، (۱۳۷۴)، *سقوط شاه*، ترجمه‌ی ح. ا. مهران، تهران، انتشارات اطلاعات.